



کتاب "مایستر اکهارت: زایش عرفان آلمانی از روح فلسفه اسلامی" (Meister Eckhart, Die Geburt der Deutschen Mystik aus dem Geist der arabischen Philosophie) در سال ۲۰۰۶ توسط انتشارات س. ها. بک (C.H. Beck) در مونیخ به زبان آلمانی روانه بازار کتاب شد. نویسنده کتاب پروفیسور کورت فلاش، استاد فلسفه دانشگاه روهر (Ruhr) در بوخوم است.

او نویسنده آثار بسیاری در حوزه تاریخ فلسفه است. اگر چه نویسنده در عنوان کتاب بر طبق عرف و عادت نویسندگان غربی از عبارت فلسفه عربی استفاده کرده است اما در متن کتاب که در هشت بخش تنظیم شده، می‌کوشد تأثیرپذیری مایستر اکهارت را از ابن رشد و فیلسوف بزرگ ایرانی ابن سینا نشان دهد و به همین سبب است که در ترجمه، عبارت فلسفه عربی را با عبارت فلسفه اسلامی جایگزین کردیم.

پروفیسور کورت فلاش طی هشت بخش مختلف می‌کوشد تا بر اساس آثار لاتینی اکهارت در کندو کاوی نو و بر اساس پیوندهایی که میان اکهارت با دیتریش فن فرایبرگ و آلبرت کبیر ایجاد می‌کند، آبخشور اندیشه‌های اکهارت را در فلسفه اسلامی جستجو کند. از این رو، پس از پیش‌گفتاری کوتاه که روش کار خود را بیان می‌دارد، به تصاویر یا برداشته‌هایی که نسبت به اکهارت به عنوان عارف، متفکر یا فیلسوف در طی سالیان سال مطرح شده، می‌پردازد. در پیش‌گفتار، فلاش این گونه می‌نویسد:

«علاقه نسبت به مایستر اکهارت رو به رشد است. در این باره دلایل بسیاری وجود دارد. تصویر او در طول تاریخ به صورت‌های گوناگون مطرح شده است. اکهارت به سال ۱۳۲۸ میلادی از دنیا رفته است و آثار و افکارش یک موضوع تاریخی است. از

دوره رومانیک بسیاری می‌کوشند او را به روزگار خود پیوند زنند اما او برای همیشه به زمان ۱۳۰۰ م متعلق است. به همین سبب این کتاب می‌کوشد مقدمه‌ای تاریخی بر بن‌مایه اصلی افکار او ارائه دهد.

کتاب از پراکندگی و تداعی معانی گسترده پرهیز می‌کند. به اکهارت و فیخته، اکهارت و نیچه، با اکهارت و آئین ذن و بودیسم نمی‌پردازد، بلکه در جستجوی اندیشه‌های اکهارت در زمینه تاریخی قابل اثبات اوست. کتاب، تجزیه و تحلیل نویسندگانی را پی می‌گیرد که او با تحقیق آنها را خوانده و یا با بخش‌هایی از آثارشان شخصاً آشنایی داشته است. این کتاب شبکه‌ای پیوسته و در هم تنیده را توصیف می‌کند که بدین منظور به مداخل دیگری - یعنی آگوستینوس، دیونوسیوس آرئو پاگیتا یا توماس فن آکویناس - نیز پیوند می‌یابد. بی آن که اهمیت این نویسندگان را منکر شوم و یا آن که بخواهم در آن باره اهمال نمایم، می‌خواهم به عنوان نقطه آغاز و ورود، متفکر عرب، ابن رشد، همان اوروس شناخته شده در نزد ما را برگزینم و نشان دهم که ابن رشد - که به واسطه آثار افرادی چون آلبرت و دیتریش فن فرایبرگ اشتهار یافت - نظریات اساسی اکهارت را موجب شد.

سپس گام به گام به حواشی موضوع می‌پردازم و ارتباط اکهارت را با ابن سینا و متفکر یهودی موسی بن میمون بررسی و تشریح می‌کنم.

بدیهی است من ادعا نمی‌کنم که اکهارت و ابن رشد، دیتریش و آلبرت یک چیز را اندیشیده‌اند. این کتاب اندیشه‌ای فلسفی را گزارش می‌کند و کمتر به مدل‌های ذهنی تاریخی همچون عرفان آلمانی و یا مکتب آلبرت می‌پردازد. کورت فلاش استاد مسلم در حوزه فلسفه و ادبیات قرون وسطی است. کتاب‌های بسیاری در این حوزه نوشته و تسلطی کامل بر زبان لاتینی دارد. این مطالعات به وی امکان داده است تا بتواند هم با اندیشه‌های اکهارت در آثار لاتینش و هم با اندیشه‌های ابن سینا و ابن رشد آشنایی داشته باشد.

کتاب استاد دانشگاه روهر بوخوم، پس از پیش‌گفتار و درآمد، بخش‌های زیر را شامل می‌شود:

۱. دو دنیای مختلف: قرطبه - پاریس ۲. ابن رشد فارغ از ابن رشد گرای ۳. آلبرت کبیر: گشودن دروازه ورود به دنیای اسلام
۴. دیتریش فن فرایبرگ - متافیزیک نو ۵. اکهارت و ابن رشد ۶. اکهارت و ابن سینا ۷. اکهارت و موسی بن میمون ۸. آنچه که

مایستر اکهارت

زایش عرفان آلمانی از فلسفه اسلامی

محمد اخگری

باید اثبات می شد.

فلاش در بخش درآمد به دنیای متفاوت ابن رشد و اکهارت می پردازد و می نویسد:

«به نظر می رسد دنیای آن دو متفکر که به ارتباط میان آنها پرداخته شده، از یکدیگر جداست. در قرطبه، مسلمان، طیب و حقوقدانی می زید که شرح دقیق و ظریف او بر ارسطو، عنوان مفسر و شارح را برایش به ارمغان آورده و کسی که اگر او را نه دشمن هر سه دین موجود در حوزه دریای مدیترانه در نظر آوریم، مشخصاً با دلایل فلسفی، تعالیم مسیحی همچون آفرینش از هیچ، تثلیث و تجسیم را رد کرده است. اما اکهارت در پاریس، کلن و اشتراسبورگ می زید. متأله مسیحی، استاد معتبر ترین دانشگاه مسیحی، که از آن جا عنوان استاد، مایستر (Meister) را گرفته است. مردی در مناصب بالای کلیسا، واعظ و روحانی، پیامبر باطنیات آلمانی، عارفی که بیشتر دوست داریم خاستگاه معنوی او به هیله گارد فن بینگن، برن هارد فن کلروو و یا مشتهد فن ماگدبورگ برسانیم تا به فلسفه اسلامی.

علاوه بر فاصله دینی، فرهنگی و جغرافیایی که نمی توان آنها را نادیده گرفت، فاصله زمانی است: ابن رشد در سال ۱۱۹۸ و اکهارت به سال ۱۳۲۸ میلادی در گذشته اند. در این میان ۱۳۰ سال فاصله زمانی وجود داشته است.»

کورت فلاش با اعتراف به همه این تفاوت‌های تاریخی که تأثیر پذیرفتن اکهارت را از ابن رشد رد می کنند، می کوشد این دو متفکر را به یکدیگر نزدیک سازد و این کار را با کمک مستندات موجود به انجام می رساند. بدین منظور او به تحقیق تاریخی می پردازد تا کارکرد عینی متون ابن رشد و سپس ابن سینا و موسی میمون را در غرب لاتینی اثبات کند. او بر آن نیست که مقوله های تاریخی موجود همچون ابن سینا گرای و یا ابن رشد گرای را بسط دهد و به اکهارت ارجاع کند، بلکه بر آن است تا آن ها را به صورت روشمند از یکدیگر جدا کند.

فلاش برای اثبات مدعای خود در تأثیر پذیرفتن اکهارت از فلسفه اسلامی این مسیر را طی می کند:

پس از مقدمه ای درباره دو دنیای متفاوت زندگی اکهارت و ابن رشد شش گام را با دقت و ظرافت پی می گیرد: نخست ابن رشد را در مقام یک فیلسوف بررسی می کند و او را از ابن رشد گرای متمایز می سازد، اما از منظر تاریخی درست نمی نماید که نویسنده بی واسطه از ابن رشد به اکهارت برسد. از این رو، در این جا دو مرحله میانی را بررسی می کند. فلاش پس از مطالعه و بررسی افکار آلبرت ماگنوس به کاوش و تحقیق در این باره می پردازد که او چگونه به ابن رشد تأسی کرده است. برای یافتن پاسخ این پرسش، او فقط به متون آلبرت مراجعه می کند و به روایات و داستان هایی که درباره دوستی آلبرت و توماس بیان شده، توجهی نمی کند. تحقیق سپس با گام سوم ادامه می یابد که ارتباط میان اکهارت و دیتریش فن فرایبرگ را بیان می دارد. آثار فرایبرگ در فاصله سال های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۵ در چهار مجلد منتشر شدند. ارتباط شخصی او را

مایستر اکهارت

با اکهارت طی حدود ۱۵ سال، لوریس اشتورلسه به دقت بیان داشته است، اما این شناخت برای تفسیر اکهارت فقط نقطه آغاز است و در این باره حضور ابن رشد هنوز کاربردی ندارند. این مهم را گام چهارم به انجام می رساند که حضور ابن رشد را در تعالیم اصلی اکهارت اثبات می کند. گام پنجم به حضور ابن سینا و گام ششم به حضور موسی میمون در تفکر اکهارت می پردازد.

فلاش درباره روش کارش می نویسد:

«در این تجزیه و تحلیل ها نوشته های لاتینی اکهارت بر نوشته های آلمانی او ترجیح داده می شوند. زیرا این آثار جایگاه روشنفکرانه او را از اسلاف و معاصرانش به شدت جدا می سازند و قوت و جاذبه او را نشان می دهند.»

کورت فلاش به کار بردن لفظ عارف را برای اکهارت درست نمی داند و معتقد است که این عنوان پیش از پیدا شدن آثار لاتینی اکهارت به او داده شده است. نوشته های



کورت فلاش



لاتینی بی شمار اکهارت تازه در سال ۱۸۸۰ توسط هاینریش دنیفل (Heinrich Denifle) ابتدا در ارفورت و سپس در کوئز در کتابخانه کاردینال یافته شد.

فلاش معتقد است که تفاسیر ابن رشد بر ارسطو در آن روزگار بر روی میز مطالعه آلبرت، دیتریش و اکهارت قرار داشت. او دیتریش فن فرایرگ را واسط میان اکهارت و آلبرت می داند. نویسنده سپس این پرسش را مطرح می سازد که علت تفاوت دیدگاه میان اکهارت و توماس چیست؟ چرا که به اعتقاد نگارنده برخی از نظریات اکهارت غیر توماسی است. به عنوان نمونه اکهارت متفاوت از توماس فاقد هستی بودن عرض را بیان می کند و نظریه عرض را به عنوان مدلی از تشابه رابطه میان جهان و خدا بیان می دارد.

فلاش سپس کلید این معما را در دیتریش فن فرایرگ (Dietrich von Freiberg) می یابد که اکهارت از این اندیشمند معاصر خود بهره مند گردیده است: نوشته های دیتریش در فاصله سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۳۱۵ م. پدید آمده اند. برخی از آثار اکهارت نیز در فاصله سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۳۲۵ م. آفریده شده اند. دیتریش نیز به مانند اکهارت از نظریه های ابن رشد درباره ابدیت جهان و منحصر به فرد بودن خرد اجتناب می ورزید، اما به جای آن به مانند آلبرت از نظریه عقل و نفس طبیعی پیروی می کرد. او نظریه ابن رشدی اعراض را بر گرفت و بر این اساس، نظریه قیاس تمثیل خود را بنا نهاد. دیتریش مفصلاً و با استدلالات فنی و دقیق نظریاتی را مطرح می سازد که اکهارت در نظریه پردازیش آن ها را به عنوان پیش شرط می توانست استفاده کند.

نویسنده کتاب پس از تبیین اهمیت و جایگاه فرایرگ در رابطه میان اکهارت و ابن رشد، در فصل بعد با عنوان اکهارت و ابن رشد به تفصیل این موضوع را بررسی می کند. او معتقد است که اکهارت در آثار خود می کوشد تا حقیقت عهدین را با دلایل فلسفی نشان دهد و در انجام این کار مشابهت های بسیاری میان آنچه ابن رشد بیان نموده با اندیشه های اکهارت وجود دارد. اکهارت در بیان طبیعیات از ابن رشد بهره گرفته و زمانی که درباره نور و رنگ سخن می گوید مستقیماً از وی نقل قول می کند. البته تأثیر پذیری اکهارت از ابن رشد تنها به بهره گرفتن از وی در طبیعیات محدود نمی شود، بلکه اکهارت در تفسیر کتاب مقدس، مستقیماً نقل قول هایی را از ابن رشد می آورد که نویسنده برای نمونه نقل قول های ابن رشد را در تفسیر کتاب یوحنا و در باب عقل ذکر می کند.

کورت فلاش سپس به چگونگی تأثیر پذیرفتن اکهارت از ابن سینا می پردازد. او با یادآوری این نکته که آشنایی غرب لاتینی با فلسفه اسلامی پیش از ابن رشد با الکندی و فارابی و ابن سینا آغاز شده است، کتاب فلسفه اولی یا الیهیات ابن سینا و به ویژه مبحث مربوط به نفس را اثری مستقل از ارسطو می داند که طرحی نو در این زمینه پی افکنده است. نویسنده کتاب نخست بیان می دارد که دیتریش فن فرایرگ در مبحث وجود رابط و پیدایش اشیا از سرچشمه های متافیزیکی شان و نیز بحث وجود واجب و وجود ممکن از ابن سینا بهره گرفته است. فلاش معتقد است که اکهارت بیش از فرایرگ از ابن سینا بهره گرفته است. چرا که اکهارت و ابن سینا موضوعات مشابه و مشترکی را بررسی کرده اند. یکی از حوزه های کاری مشترک اکهارت و ابن سینا هستی شناسی عمومی است که اکهارت بارها جملاتی از ابن سینا را عیناً ذکر کرده است. به نظر اکهارت هر آن چه در حرکت است، هرگز آرام نمی گیرد مگر آن که به هدفی که برای آن هست شده است، دست یابد. هستی این جا به معنای موجود بودن نیست بلکه به مانند ابن سینا ناآل گشتن به هدف است. اکهارت همچنین از ابن سینا می آموزد که: خدا هستی است، او وجود است، همه چیز را می آفریند و از نقص و نیستی مبرا است. هستی خیر محض و کمال محض است.

فلاش در این قسمت، مثال های مختلفی ذکر می کند. اکهارت همچنین در مبحث اشیا طبیعی نیز از ابن سینا بهره می گیرد. اما مهم ترین مبحثی که اکهارت در بحث آن از ابن سینا بهره می جوید، مبحث نفس از نظر شیخ الرئیس است. فلاش در ادامه بحث به موسی بن میمون می پردازد و سرانجام چنین نتیجه می گیرد که خوشبختی و سعادت در تغییر شکل یافتن عقل بالقوه در اثر عقل فعال - که دیتریش فن فرایرگ از ابن رشد برگرفته است - از عمق روح آلمانی گرفته نشده است و از این رو، کورت فلاش در پی آن است که مخاطب کتابش را به این فکر وادارد که شاید عرفان آلمانی باید سرچشمه هایش را در فلسفه اسلامی جستجو نماید.

امید که ترجمه کامل این کتاب که توسط نگارنده مقاله در دست انجام است، به زودی در اختیار علاقمندان قرار گیرد.